



تعلیم و تربیت بر مبنای اخلاق اسلامی

آسیه شریعتمداری
دانشجوی دکترای مشاوره

مقدمه

هر نظریه‌ی تعلیم و تربیت باید مبتنی بر یک نظریه‌ی شخصیت باشد. بدون داشتن نظریه‌ای در مورد رشد و شکل‌گیری شخصیت و شناخت انگیزش‌های انسان، نمی‌توان در خلأ، در مورد تعلیم و تربیت نظریه‌پردازی کرد. در سال جاری، برآنیم که مبحث آموزش خانواده را براساس نظریات اخلاق اسلامی

و با موضوع انگیزش‌های انسان و نحوه‌ی پرورش این انگیزش‌ها با هدف شکوفایی استعدادهای انسانی طرح کنیم.

انسان در فصول مختلف، تصمیم‌های مختلفی می‌گیرد و بایدها و نبایدهای گوناگونی دارد، حتی در شبانه‌روز نیز بایدها و نبایدهای گوناگونی دارد؛ زیرا حوادث یکسان نیستند. مثلاً گاهی، وقت کار و

گاهی وقت استراحت است. این بایدها و نبایدها به نوع رابطه‌ی انسان با حوادث مختلف بستگی دارد؛ به عبارت دیگر، انسان بایدها و نبایدها را براساس روابطی که بین خود و جهان می‌بیند، تنظیم می‌کند. در جهان آفرینش موجودی یافت نمی‌شود که همه چیز برای او مساوی باشد. انسان نیز مانند سایر موجودات محدود است و به طور قهری، بعضی چیزها برای او سودمند، و

انسان دارای دو جنبه یا دو مرتبه است: یکی پنهان و باطن و دیگری آشکار و ظاهر

بر عناصر زیستی شخصیت تأکید زیادی کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که صفات به‌طور عمده ارثی هستند و عناصر زیستی و ژنتیکی نیرومندی دارند. کتل و همکارانش ظرف مدت چندین سال مطالعه ۳۵ صفت اصلی یا صفات مرتبه‌ی اول را مشخص کردند که عمدتاً بعد سرشتی شخصیت را ارزیابی می‌کنند (فیست، ترجمه‌ی سید محمدی، ۱۳۸۴). بنابراین، این ویژگی‌ها و آمادگی‌های نسبتاً ثابت، از نظر کتل عمدتاً سرشتی هستند.

ب- عوامل محیطی و تربیتی: عامل دوم ایجادکننده‌ی خلق، تربیت یا عادت است. انسان در اثر الگوگیری، مجالست و همنشینی، تبعیت از آداب و سنن، صفاتی را کسب می‌کند که ممکن است در اثر تکرار به صورت عادت‌های پایدار درآید. اصولاً اساس تربیت، پرورش استعدادها و درونی فرد است. اگر تربیت در مسیر فطرت باشد، فرد متخلق به فضائل اخلاقی می‌گردد و اگر در جهت خلاف فطرت باشد رذائل اخلاقی در فرد رسوخ می‌کند.

کتل نیز در تحقیقات تحلیل عاملی به این نتیجه رسید که در مورد برخی از صفات عمقی (مثل درون‌گرایی/برون‌گرایی) نیمی از واریانس به عامل توارث‌پذیری و نیمی به عامل محیطی مربوط می‌شود (فیست، ترجمه‌ی سید محمدی، ۱۳۸۴).

اما صفت، ویژگی یا آمادگی نسبتاً دائمی است که مشخص می‌کند یک نفر هنگام روبه‌رو شدن با موقعیتی مشخص چه کاری انجام خواهد داد. آلپورت (به نقل از شولتز، ترجمه‌ی کریمی و همکاران، ۱۳۷۸) رفتار بیان‌گر را این‌گونه تعریف می‌کند: «رفتاری است بیش‌تر خودانگیخته، بازتاب جنبه‌های اساسی شخصیت، تغییر آن بسیار دشوار، بدون هدفی مشخص و معمولاً بدون این‌که از آن آگاه باشیم، آشکار می‌شود». بین تعریف صفت و خلق، ویژگی فرد بودن، ثبات در رفتار و علت صدور افعال، و بین خلق و رفتار بیان‌گر آلپورت، ناآگاهانه بودن و دشواری تغییر، مشترک است.

از آن‌چه گفته شد، چنین برمی‌آید که اخلاق آدمی ثابت است و تغییر دادن آن، کار چندان ساده‌ای نیست؛ بنابراین، چنان‌چه انسان به رفتاری خو گرفته باشد که از نظر اخلاقی رذیلت محسوب می‌شود، چون رفتار خلقی، طبق تعریف، بدون تأمل صادر می‌شود، تغییر دادنش سخت و بلکه طاقت‌فرساست. پس بهتر است والدین قبل از شکل‌گیری صفات ناپسند اخلاقی در کودکان، نسبت به نحوه‌ی شکل‌گیری فضیلت‌ها شناخت پیدا کنند، عوامل شکل‌گیری اخلاق عبارت‌اند از:

الف - عوامل سرشتی: اولین عامل مؤثر در صفات و ملکات اخلاقی، سرشت انسان است. برخی از سرشت‌ها در اصل خلقت، مستعد بعضی خلق و خو هستند و برخی دیگر، مقتضی خلاف آن است. برخی افراد با کم‌ترین سببی به خشم می‌آیند یا می‌ترسند یا غمگین می‌شوند، و با کم‌ترین چیز خنده‌داری می‌خندند (جوادی آملی، ۱۳۸۵).

نظریه‌ی شخصیتی صفات نیز با چنین نظری هم‌گرایی‌هایی دارد. **آیزنک و کتل**

برخی از آن‌ها برای وی زبان‌بارند؛ بنابراین، کارهایی که انسان انجام می‌دهد، یا به‌سود یا به‌زیان اوست. کار علوم طبیعی، کشف اسرار و عناصر طبیعت، و تنظیم و تدوین قوانین آن است؛ آن‌گونه که این قوانین به انسان در رام کردن طبیعت به مقتضای مصلحتش و همراهی با او در رویارویی با مشکلات کمک کند. هر علم در مورد بخشی از درست‌ها و نادرست‌های نظام آفرینش نظر می‌دهد (آملی، ۱۳۸۵). اخلاق نیز در مورد درست و نادرست رفتاری اظهار نظر می‌کند. اخلاق به این معنا یک علم است اما گاهی منظور از اخلاق، مجموعه‌ی ملکات و صفاتی است که در نفس انسان رسوخ داشته باشد و موجب آن شود که رفتاری متناسب با آن خلق، و بدون نیاز به تأمل و تفکر از وی صادر شود (مسکویه، ۱۴۱۱). جوادی آملی (۱۳۸۵) اخلاق را عبارت از ملکات نفسانی و هیئات روحی می‌داند که باعث می‌شود کارهای زشت یا زیبا، به آسانی از نفس متخلق به اخلاق خاص نشئت بگیرند. نراقی (ترجمه‌ی مجتبیوی، ۱۳۸۸) نیز خلق را این‌گونه تعریف می‌کند: «ملکه‌ای نفسانی که باعث صدور افعال به آسانی و بدون نیاز به تفکر و تأمل می‌شود. ملکه کیفیتی است نفسانی که دیر و به‌کندی زوال می‌پذیرد. در مقابل، حال کیفیتی است نفسانی که به سرعت از میان می‌رود (ص ۲۱). در واقع تعریف اول، تعریف علم مطالعه‌ی این ملکات و صفات است.

این تعاریف به تعریف حالت‌های خلقی و صفت در نظام شخصیتی کتل و رفتار بیان‌گر آلپورت نزدیک است. کتل (به نقل از فیست، ترجمه‌ی سید محمدی، ۱۳۸۴) حالت خلقی را این‌گونه تعریف می‌کند: «تغییرات موقتی در رفتار که در نتیجه‌ی تغییرات محیطی فوری روی می‌دهد».

ج- اراده، صبر و پایداری: خلق

اگرچه باعث می‌شود که عملی بدون تأمل و تفکر صادر شود اما به این معنی نیست که فرد از رفتارش آگاه نباشد. قرآن کریم می‌فرماید بلکه انسان بر نفس خود بصیرت دارد (یعنی هر کس وقتی به درون خود سری می‌زند، خود را خوب می‌شناسد) هر چند بخواهد عذرهایی بتراشد.^۱ بنابراین پس از شکل‌گیری اخلاق در دوران کودکی، ایجاد خلق جدید ممکن است، هر چند این کار عزمی استوار، تلاش و مجاهدت و استقامت می‌طلبد.

صدرالمآلهین (به نقل از آملی، ۱۳۸۵)

مرز جدایی انسان از حیوان را اراده و میل می‌داند. حیوان فقط با میل، یعنی با نیروی کشش و جاذبه‌ی شهوت و غضب حرکت می‌کند. اما انسان می‌تواند علاوه بر حرکت از روی میل، با رهبری عقل، تلاش و کوشش کند و در این صورت با اراده حرکت کرده است.

قوای نفسانی (هرم انگیزش‌ها و نیازها)

انسان دارای دو جنبه یا دو مرتبه است: یکی پنهان و باطن و دیگری آشکار و ظاهر، یکی روح و دیگری بدن. وجود انسان فراتر از ظاهر فیزیکی و جسمانی اوست. باطن وجود انسان، نفس اوست. نفس بر حسب اعتبارات مختلف به صورت‌های مختلفی نام‌گذاری می‌شود. گاه در برابر جسم از واژه‌ی روح استفاده می‌کنیم؛ زیرا زندگی جسم به آن بسته است. گاه بعد غیرجسمانی را عقل می‌نامند؛ چون درک معقولات از طریق آن صورت می‌گیرد، و زمانی آن را قلب می‌خوانند؛ زیرا به وسیله‌ی خاطرات دگرگون می‌شود (نراقی، ترجمه‌ی مجتبی، ۱۳۸۸).

سعادت انسان در گرو شناخت نفس خویش است. شناختن نفس چنان اهمیت دارد که آن را مایه‌ی معرفت خدا برشمرده‌اند. تا نفس خویش را نشناسیم، چگونه می‌توانیم فضیلت‌ها را پرورش دهیم؟ امام محمد غزالی (به کوشش حدیو جم، ۱۳۵۴) در اهمیت شناخت نفس خویش می‌گوید:

«پس تو را حقیقت خود طلب باید کرد تا خود چه چیزی و از کجا آمدی و کجا خواهی رفت و اندر این منزل گاه، به چه کار آمده‌ای و تو را از بهر چه آورده‌اند و سعادت تو چیست و در چیست و شقاوت تو چیست و در چیست» (ص ۱۴).

برای شناخت نفس باید قوا یا کشش‌های آن را بشناسیم. نفس انسان دارای چهار کشش است: قوه‌ی عقلانی، قوه‌ی غضب، قوه‌ی شهوت و قوه‌ی وهم (نراقی، ترجمه‌ی مجتبی، ۱۳۸۸).

هر موجودی دست کم یک خصوصیت دارد که ویژگی اوست و او را از موجودات دیگر متمایز می‌کند اما در عین حال می‌تواند ویژگی‌هایی مشترک با موجودات دیگر داشته باشد. کمال هر موجود به میزان بروز ویژگی خاص اوست. ویژگی خاص انسان، قوه‌ی عقلانی اوست که به وسیله‌ی آن معقولات را درک می‌کند و زشت و زیبا را از هم تمیز می‌دهد. به سبب داشتن همین ویژگی است که رفتارهای او به زشت و زیبا یا خیر و شر تقسیم می‌شوند اما انسان در قوه‌ی شهوت و غضب با حیوانات مشترک است و اگر مجال دهد که ویژگی‌های منبعث از این دو کشش در او تسلط یابند، خود را از مرتبه‌ی انسانی پایین آورده و به مرتبه‌ی حیوانی تنزل داده است (طوسی، تصحیح همایی، ۱۳۶۳).

هر یک از قوای یاد شده، در زندگی

انسان نقشی ایفا می‌کند، کار قوه‌ی شهوت حفظ و ادامه‌ی حیات بدن است. پس، مفهوم شهوت چیزی فراتر از قوای جنسی است و به هر چیزی که برای کسب انرژی و سلامت بدن لازم است، مربوط می‌شود. قوه‌ی غضب تندی و زیاده‌روی قوای شهوی و شیطانی (قوه‌ی وهم) را درهم می‌شکند و آن‌ها را تحت سلطه درمی‌آورد. پس این قوه، تعدیل‌کننده‌ی خودخواهی و حيله‌گری انسان است. کار قوه‌ی واهمه، ادراک معانی جزئی و استنباط چاره‌ها برای رسیدن به مقاصد صحیح است (نراقی، ترجمه‌ی مجتبی، ۱۳۸۸).

نحوه‌ی اجتماع این قوا در انسان همانند گردآمدن فرشته یا حکیمی است با سگ و خوک و شیطان در یک‌جا که در میان آن‌ها کشمکش باشد؛ به طوری که هر که غالب گردد، بر دیگران حاکم می‌شود. نفس آدمی جایگاه کشمکش و تدافع این قواست. اگر عقل بر همه‌ی قوا حاکم شود و قوای دیگر

برای این که بتوانیم
قوه‌ی عقلانی را بر
وجود خود مسلط
کنیم، لازم است
با اصول پرورش آن
آشنا شویم

را تحت فرمان خود درآورد، به نحوی که در هیچ کاری بدون اشاره‌ی او اقدامی نکنند، همگی به راه اعتدال کشانده می‌شوند و عدالت در قلمرو تن پدیدار می‌گردد اما اگر عقل نتواند چیره شود، قوه‌ی غضب، پیوسته انسان را به آزار و دشمنی، و قوه‌ی شهوت، او را به فساد و فحشا وامی‌دارد و قوه‌ی واهمه در اندیشه‌ی نیرنگ و مکر و فریب است تا خواهش‌های دو قوه‌ی شهوت و غضب را عملی سازد (نراقی، ترجمه‌ی مجتبیوی، ۱۳۸۸).

هر یک از این قوا برای انسان نوعی لذت یا درد فراهم می‌کنند؛ لذت قوه‌ی غضب به مقتضای طبیعتش در چیره شدن و غلبه یافتن است، مانند خوش حالی حاصل از پیروزی و نیل به جاه و مقام، و احساس دردش در مغلوب شدن. غریزه‌ی شهوت از طریق رسیدن به غذا و رفع دیگر نیازهای بدن، به احساس لذت منجر می‌شود و درد قوه‌ی شهوت ناشی از ادراک گرسنگی و

تشنگی و گرما و سرما و نظایر این‌هاست. لذت قوه‌ی وهم یا خیال حاصل از ادراک معانی جزئی ملایم و هماهنگ است، مانند تماشای یک اثر هنری زیبا، و درد قوه‌ی خیال حاصل از ادراک ناملازمات است و بالاخره، لذت عقل در علم و معرفت، و دردش در جهل است (نراقی، ترجمه‌ی مجتبیوی، ۱۳۸۸).

البته لذت‌ها بر دو نوع‌اند: لذت‌های فعال^۲ و لذت‌های منفعل. لذات حسی مربوط به قوای غیرعقلانی. انفعالی است؛ چون زوال‌پذیر است و ماندگار نیست اما لذت عقلی جنبه‌ی فعال دارد و با دگرگونی شرایط زوال‌ناپذیر است (نراقی، ترجمه‌ی مجتبیوی، ۱۳۸۸، جوادی آملی، ۱۳۸۵). حاصل کلام آن است که اگر قوه‌ی عقل بر دیگر قوا مسلط گردد، آن‌ها در ارضای راه اعتدال در پیش می‌گیرند و به میزان لازم ارضا می‌شوند. در این صورت، لذت‌های انفعالی گذرا به لذت‌هایی ماندگار منجر می‌گردند؛ حتی اگر گاهی در اثر جلوگیری از ارضای بی‌رویه‌ی قوای غیرعقلانی، به دردی گذرا دچار شود؛ یعنی برای رسیدن به لذت‌های ماندگار، لازم است پیوسته و فعالانه از لذت‌های زودگذر و افراطی صرف‌نظر کنیم.

یکی از پیچیده‌ترین مسائل اخلاقی این است که بدانیم آیا به گونه‌ی اسیری خدمت‌گزار، لذت می‌بریم یا مانند فرمان‌روایی حاکم؟ تهذیب اخلاق آن است که انسان مانند امیر و فرمانده لذت ببرد نه مانند اسیر فرمان‌بردار (جوادی آملی، ۱۳۸۵). بهترین زمان برای یادگیری کنترل نفس و جلوگیری از لذات زودگذر، دوران کودکی است؛ بنابراین، بر والدین لازم است که از شناخت کافی برای پرورش قوای نفسانی برخوردار باشند و در عین حال، با

تهذیب نفس خویش الگوی مناسبی برای پرورش فضیلت‌ها در کودکان و نوجوانان باشند.

انسان در ارضای هر یک از این قوای چهارگانه هم ممکن است راه افراط پیش گیرد هم راه تفریط. افراط و تفریط در هر یک از این قوا به رذیلت خاصی منتهی می‌شود اما اگر انسان در ارضای قوا، حد وسط در پیش گیرد، فضیلت‌های اخلاقی به‌وجود می‌آیند.

برای این که بتوانیم قوه‌ی عقلانی را بر وجود خود مسلط کنیم، لازم است با اصول پرورش آن آشنا شویم. انسان بدون شناخت نمی‌تواند مهار غریز شهوانی و غضب خود را در دست گیرد. هم‌چنین، شناخت راه‌های افراط و تفریط در قوا برای حفظ اعتدال لازم است.

تربیت عقلانی انسان

در اسلام به کسب علم بسیار توصیه شده است. کسب علم یعنی آموزش و فراگیری، اما مهم‌تر از کسب علم، تفکر و تعقل است. پرورش قدرت تفکر در کودکان، قدرت تشخیص صحیح حق از باطل را در آنان ایجاد می‌کند. برای پرورش صحیح عقلانی، لازم است به اصول زیر توجه شود (مطهری، ۱۳۸۸):

● یکی از اصول مهم پرورش عقلانی، پرورش قدرت تمیز و جداکردن است. تمیز سخن راست از دروغ، تمیز سخن ضعیف از سخن قوی، و سخن منطقی از غیرمنطقی. در واقع، ما باید خود را عادت دهیم که شنیده‌ها را نقد و بررسی کنیم. عقل زمانی عقل است که به شکل غریبال درآید و هر درون دادی را سبک و سنگین کند. رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «برای جهالت انسان همین بس که هر چه می‌شنود، نقل کند».

**انسان باید
حقیقت‌طلب باشد
و خود را نسبت به
حقایق، بی‌غرض و
بی‌طرف نگاه دارد تا
چیزها را همان‌طور
که هستند، بشناسد**

برخی افراد با کمترین سببی به خشم می آیند یا می ترسند یا غمگین می شوند و با کمترین چیز تعجب آوری می خندند

وقتی والدین این ویژگی را در رفتار خود نشان دهند، الگویی مناسب برای فرزندان خود خواهند بود.

● اصل دیگر، توجه به آینده و عواقب امور و نتایج نهایی کارها است. مولوی در این زمینه می گوید:

این هوا پر حرص و حالی بین بود

عقل را اندیشه یوم‌الدین بود

هر که آخر بین بود، او مؤمن است

هر که آخر بین بود، او بیدین است

● اصل دیگر همراه بودن عقل و تفکر با علم است. اطلاعات به منزله‌ی مواد خام است که عقل روی آن به تجزیه و تحلیل، و استنتاج می پردازد. اگر اطلاعات نباشد، عقل در خلأ عمل می کند. به کودکان خود مطالعه و تحقیق را به‌طور عملی آموزش دهید. برای این کار در برنامه‌ی روزانه‌ی خود، زمانی را به مطالعه اختصاص دهید. کودکان علاوه بر خوراک جسمانی، به خوراک روحی هم نیاز دارند.

● مسئله‌ی دیگر، آزاد کردن عقل از استیلای تلقین‌های محیط، عرف، عادت و نفوذ سنت‌های اجتماعی است. قرآن

بارها کسانی را که اسیر تقلید از پدران و گذشتگان هستند و عقل و فکر نمی کنند، مورد نکوهش قرار می دهد. قرآن می خواهد افراد را بیدار کند که دریابند مقیاس و معیار باید تشخیص عقل و فکر باشد، نه صرف این که پدران ما چنین کردند. همه‌ی مخالفان پیامبران، دعوت پیامبر زمان خود را به این دلیل که با سنت‌های گذشته‌ی پدرانشان متفاوت بوده است، رد کردند. در برخورد با کودکان، از تعبیری مثل «پدر من چنین می کرد» استفاده نکنید. پدران مرجع درستی و حق نیستند.

● پیروی کردن از اکثریت مورد دیگری است که به پرورش عقلانی لطمه می زند. عقل حکم می کند که قضاوت خود را از حاکمیت عدد، و ملاک بودن اکثریت آزاد کنیم، چون بیش تر مردم پیرو گمان و تخمین اند نه عقل و علم و یقین. مولا علی (ع) می فرماید: «هرگز در راه هدایت، به دلیل این که در آن راه و جاده افراد کمی هستند، وحشت نکنید»^۲.

● مورد دیگر که در ارتباط با مورد قبلی است، این است که قضاوت‌های مردم درباره‌ی انسان نباید ملاک تصمیم‌گیری باشد. انسان در امور مربوط به خودش، مثل احساسات و پوشیدن لباس، نباید قضاوت دیگران را بر خواست خود ترجیح دهد؛ بنابراین، به فرزندان خود نگویند که «اگر فلان کار را بکنی، مردم به تو می خندند»؛ شاید آن کار مورد علاقه‌ی او باشد، کودک باید بیاموزد که به احساس خود احترام بگذارد. این برخورد به پرورش عزت‌نفس او کمک می کند.

● مطلب نهایی، پرورش روح علمی است. دانشمند بودن با روح علمی و جست‌وجوگر داشتن تفاوت دارد. انسان باید حقیقت‌طلب

باشد و خود را نسبت به حقایق، بی‌غرض و بی‌طرف نگاه دارد تا چیزها را همان‌طور که هستند، بشناسد. غرض‌ورزی نقطه‌ی مقابل روح علمی داشتن است. اگر در هر مورد جست‌وجوگر باشید و کودک را نیز به جست‌وجو تشویق کنید، از دیگران دنباله روی کورکورانه نخواهد کرد.

پی‌نوشت

۱. بل الانسان علی نفسه بصیره. ولو القی معاذیره (قیامت/ ۱۴-۱۵)
۲. اشاره به حدیث نبوی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».
۳. در اصل متن، لذت فعلی گفته شده است.
۴. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳۰۱

منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله؛ **مراحل اخلاق در قرآن**، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اسراء، ۱۳۸۵.
۲. شولتز، دوان. **نظریه‌های شخصیت**، چاپ دوم، مترجمان: یوسف کریمی و همکاران، تهران، انتشارات ارسباران، ۱۹۹۰.
۳. طوسی، نصیرالدین؛ **اخلاق ناصری**، به کوشش مجتبی مینوی و علیرضا حیدری؛ تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹.
۴. غزالی، محمد؛ **کیمیای سعادت**، تصحیح حسین خدیو جم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۴.
۵. فیست، جس؛ فیست، گریگوری (۲۰۰۲)؛ مترجم: یحیی سید محمدی، **نظریه‌های شخصیت**، چاپ اول، تهران، انتشارات روان، ۱۳۸۴.
۶. نراقی، مهدی؛ ترجمه‌ی جلال‌الدین مجتبیوی، علم اخلاق اسلامی، چاپ نهم، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۸.
۷. مسکویه، ابوعلی؛ **تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق**. قم، بیدار، ۱۴۱۱.
۸. مطهری، مرتضی. **تعلیم و تربیت در اسلام**، چاپ شصت و سوم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۸.